



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۹/۰۲



عبدالله آوا

سوز مثنوی تر و تازه از این قلم کند و کمرنگ*

زبان خشک مانده است دگر در دهن	ز بس که بگفتم ز درد وطن
سخنگوی زار و پریشان منم	شده است عمر دیری که گریان منم
جگر سوز گشتم ز افغان او	منم بچه ناز و نالان او
وفادار سوزان غم دیده اش	منم نوجوان ستم دیده اش
که افتاده است از غمش در جنون	منم آن جوان غریب کنون
که فرزند خود را ز دست داده بین	منم مادر داغدار و حزین
نباشد برم نان خشک فتیر	منم آن پدر جان پیر فقیر
که بر بسته اند مکتب دخترم	خجل مانده بی بر مادرم
چه گویم سزاوار آن نیستم	اسیرم حقیرم و یا چیستم
نگشتم چو از یکدیگر با خبر	چه ها که نکردند با ما مگر
بود نیک ما گرچه ناگه شویم	چه باید شود تا که آگه شویم
دریغا که چند نسل ما در گرفت	از آن آتشی که ز ما سر گرفت
چنین بر هم و رنگ بازیم بس	بسوزیم و گویم که سازیم بس
نداریم چون بر دگر رحم هیچ	به وحدت که نگرفته ایم سهم هیچ
دیگر نیز پشتونم و سر از آن	یکی گفت که تاجیکم و آنچنان
زبون گشته بی پا و سر مانده ایم	چنین رفته از خود و در مانده ایم
که آن بی وطن جان و تن باخته است	چه سازم دگر چی ز من ساخته است
مگر میشود باز آید بدست	بپرس از عزادار مرده پرست
دل آسای آن کوچه و خانه ام	
سر آوای آن ملک ویرانه ام	

به امید باز گشایی بی قید و شرط و هرچه زود تر مکاتب و مراکز تدریسی و تحصیلی بر روی فرزندان مادر وطن و بیداری و اتفاق ملی و البته که نابودی کامل جهل و تعصب.

عبدالله آوا